
نسبت هنر با تعلیم و تربیت اخلاقی از نگاه آیریس مرداک

سید محمدحسین نواب*

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲

تاریخ پذیرش: ۹۳/۹/۱۴

چکیده

مرداک به عنوان هنرمند و فیلسوفی نوافلاطونی - نوویتگشتایینی در تمامی آثار خود به دنبال تبیین ارتباط منطقی میان هنر و تعلیم و تربیت اخلاقی است. تقاطع میان فلسفه هنر و فلسفه اخلاق از دغدغه‌های اصلی اوست. او بر این باور است که هنر خوب توانایی تربیت اخلاقی دارد و می‌تواند به استكمال اخلاقی کمک کند و تلاش دارد نشان دهد هنر به دلیل «انکشاف از واقعیت» و استفاده از «خیال» شرایط دستیابی به فضیلت را فراهم می‌آورد.

او برای تبیین منطقی ارتباط میان هنر و تربیت اخلاقی دو مسیر را توضیح می‌دهد در تقریر نخست، مرداک مسیر را این‌گونه طراحی می‌کند: هنر به واسطه استفاده از خیال توان دیدن حقیقت و توجه به واقعیت را پیدا می‌کند و با آمدن خیال توهم، که به دلیل آمیخته بودن با امور غیر واقعی مادر همه رذائل است از میان برداشته می‌شود و در نتیجه با از میان برداشتن رذائل، فضائل جایگزین آن می‌شود و در نتیجه، انسان به زیست اخلاقی دست پیدا می‌کند. در تقریر دوم، هنر به دلیل آمیختگی با خیال، واقعیت را منکشف می‌کند و نفس انکشاف واقع، فضیلت و زیست اخلاقی را به دنبال دارد.

کلیدواژه‌ها: آیریس مرداک، تعلیم و تربیت اخلاقی، تخیل، توهم، فضیلت

مقدمه

آیریس مرداک^۱ (۱۹۱۹-۱۹۹۹)، فیلسوف ایرلندی، در دانشگاه آکسفورد زیر نظر ویتگنشتاین در رشته فلسفه تحصیل کرده است. عمده اشتها او به دلیل رمان‌های پرمخاطب اوست. رمان‌هایی با مضمون فلسفی که جوایز مختلفی کسب کرد. او قریب به چهل رمان و نمایش‌نامه تأثیرگذار نوشته است و هفت اثر فلسفی مهم به نام، سارتر، عقل‌گرای خیال‌اندیش (۱۹۵۳)، سیطره خیر (۱۹۷۰م)، آتش و خورشید؛ چرا افلاطون هنرمندان را تبعید کرد (۱۹۷۷)، آکاستوس، دو گفتگوی افلاطونی راجع به دین (۱۹۸۶)، متافیزیک به‌مثابه راهنمای اخلاق (۱۹۹۲) و اگزستانسیالیست‌ها و عارفان (۱۹۹۷) تألیف کرده است.

مرداک هنرمندی است که سخت شیفته فلسفه است یا باید گفت فیلسوفی است که دل‌داده هنر و ادبیات است. در بسیاری از متون علمی خود به رابطه میان فلسفه و هنر اشاره کرده و از همان ابتدای فعالیت علمی‌اش به رابطه میان زیبایی و فلسفه توجه خاص داشته است. او در کتاب سیطره خیر این موضوع را مورد مذاقه قرار داده است. اندیشه مرداک به دلیل بدیع بودن، استفاده از واژگان تخصصی رشته‌هایی خارج از فلسفه همچون روان‌کاوی و ورود همزمان به دو مکتب فلسفی تحلیلی و قاره‌ای دیرفهم و پیچیده است.

نسبت میان هنر و اخلاق از مهم‌ترین موضوعاتی است که در آثار داستانی او نیز دیده می‌شود. این دل‌نگرانی او به طور محسوس در جای‌جای رمان‌های او قابل ملاحظه است. مرداک دغدغه انسان و انسانیت دارد و دلیل ورود به عرصه اخلاق و مسائل نظری هنر را همین دغدغه می‌داند. برای نجات انسان، هنر یکی از نزدیک‌ترین راه‌حل‌هاست. او در آثار خود تلاش می‌کند نشان دهد هنر و آثار هنری می‌تواند به انسان شخصیتی والاتر عطا کند و در تکامل اخلاقی انسان سهیم باشد. او این تأثیر را با تأثیر دعا در جوامع مذهبی مقایسه می‌کند.

هنر مانند دعا ما از خود جدا می‌کند و به خیر متصل می‌کند؛ هنر می‌تواند ما را از توهمات اطرافمان جدا کند و با واقعیت پیوندمان دهد و به این ترتیب به رشد

اخلاقی انسان کمک می‌کند. او معتقد است فضیلت، خیر، و زیبایی «در مقابل هم نیستند بلکه عمیقاً اجزای یک بنای واحد هستند.» (Murdoch, 1989: 40) او اصرار دارد فهم و تولید اثر هنری بنفسه خود نوعی ممارست روحانی است و باعث تکامل اخلاقی می‌گردد. (مرداک، ۱۳۸۷: ۱۴۵) و ادعا می‌کند تولید هنری نوعی فضیلت است و انسان را به سمت رشد اخلاقی رهنمون می‌شود. (Gomes, 2013 : 325) مرداک مسیر هنر به اخلاق را کاملاً شرح و بسط می‌دهد، ولی این‌گونه نیست که یک نظام اخلاقی منسجم و کامل برای ادعای خود طراحی کرده باشد. افکار او در این باره چندان منقح و دسته‌بندی شده نیست و باید از لابلای کتاب‌های مختلف او استخراج شود. او در هر مقاله از قطعه پازلی جدید رونمایی می‌کند و باید با کنار هم چیدن این قطعات تصویر کلی از نسبت هنر و اخلاق به دست آورد. البته، مرداک در کتاب سیطره خیر^۲، تقریباً، به‌طور کامل نظریه‌اش درباره نسبت هنر و اخلاق مطرح می‌کند و بدون ذکر چندان از مبانی نظری اخلاق و فرااخلاق و همچنین بدون تبیین دستگاه زیبایی‌شناختی خود این نظر را بیان می‌کند.

مرداک امروز یکی از چهره‌های اخلاق فضیلت شناخته می‌شود و بسیاری از فیلسوفان اخلاق معاصر را می‌توان متأثر از مرداک دانست؛ بزرگانی همچون مک‌این‌تایر^۳، مارتا نوسباوم^۴، و لیندا زاگربسکی^۵ که در قید حیات هستند تأثیرات جدی از مرداک پذیرفته‌اند. بیشتر فیلسوفانی که در دوره ما به بررسی عشق پرداخته‌اند به نحوی وام‌دار مرداک هستند. مرداک بحث عشق را - که کمتر در فلسفه از آن بحث می‌شد - به‌عنوان بحثی فلسفی احیاء کرد. مرداک نخستین فیلسوفی بود که عشق را با اخلاق فضیلت گره زد.

پلی میان فلسفه اخلاق و فلسفه هنر

«آیا هنر می‌تواند غرض یا اغراض بیرون از خود را دنبال کند؟» این سؤال یکی از جدی‌ترین سؤالات فلسفه هنر است و فیلسوفان پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند. این پاسخ‌ها را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم



انسان است. به همین دلیل است که تراژدی بالاترین هنر است از آن رو که بیشترین ارتباط را با جزئیترین چیز دارد. (ibid, 1999: 215)

کانت معتقد است زیبایی امری ظاهری است و مرتبط با صورت، و آنچه حقیقتاً زیباست مستقل از هر غرضی است و نمی‌توان زیبایی را مشوب به مفاهیمی چون خوبی، لذت، عاطفه، و حتی اخلاق ساخت و ارتباط ساختارمند و نظام‌مندی میان زیبایی و اخلاق نمی‌توان تعریف کرد. داوری زیبایی‌شناختی بلاواسطه است و ما نمی‌توانیم به طور استدلالی و اپودکتیک به واسطه مفاهیمی چون مفاهیم اخلاقی به تعریف مشخصی دست پیدا کنیم. هر تلاشی برای ارائه یکسری ممیزه‌های خاص اثر هنری یا ارائه مفهوم مشخص، خراب کردن هنر است و صد البته، هر نوع استفاده از مفاهیم اخلاقی مانند خیر، فضیلت و... شکست خورده است. (ibid: 208)

مرداک، اما، یک نظام جدید طراحی می‌کند و در تعریف هنر از مفهوم اخلاقی خیر استفاده می‌کند. او معتقد است، گرچه بی‌غرضی کانت به یک معنا صحیح است و بی‌غرضی به معنای اینکه اثر هنری مستقل و خودبسنده است سخن اشتباهی نیست، اما تفکیک داوری زیبایی‌شناسانه از داوری اخلاقی امکان‌پذیر نیست.

البته، این موضوع ابداع مرداک نیست و بسیاری از فیلسوفان به این امر اشاره کرده‌اند. موضوع نسبت هنر و اخلاق دغدغه افلاطون تا فیلسوفان معاصر بوده است. ویتگنشتاین پیش از مرداک در آثار خود به این موضوع اشاره کرده است و بعید نیست این دغدغه از ویتگنشتاین به مرداک رسیده باشد. مرداک علاقه شدیدی به وی دارد و در میان نوشته‌های خود به آثار وی مرتباً ارجاع می‌دهد. ویتگنشتاین در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

اثر هنری چیزی است که تحت یک شمای کلی^۸ دیده می‌شود و زندگی خیر، جهانی است که تحت یک شمای کلی دیده می‌شود. این همان ارتباط میان هنر و اخلاق است. راه معمولی برای شناختن یک چیز این است که آن را در میان اشیاء دیگر ببینی؛ این همان از بیرون دیدن تحت یک شمای کلی است. به‌گونه‌ای که شما تمام جهان را به‌مثابه زمینه داشته باشی. (ibid.)

کرد؛ گروه نخست^۶ معتقدند که هنر توانایی برآورده کردن غرض یا اغراض خارج از خود را دارد و گروه دوم^۷ بر این باورند که هنر نمی‌تواند چنین غرضی را دنبال کند. دسته نخست - که پر تعدادترند - نمایندگان هم‌چون افلاطون و ارسطو را دارند و متأخرانی مانند ویتگنشتاین و مرداک نیز بر همین نظرند و دسته دوم، عقیده بزرگانی چون کانت و رومانیک‌ها و جریان هنر برای هنر است.

مرداک غرض بیرونی هنر را تعلیم و تربیت اخلاقی می‌داند. او معتقد است هنر یک نوع فعالیت بازی‌گونه نیست که هیچ کارکردی به دنبال نداشته باشد و فقط «به خاطر خودش» دنبال شود؛ «بلکه جایگاه اساسی‌ترین بصیرت اوست و مرکزی است که گام‌های نامطمئن‌تر مابعدالطبیعه باید مدام به آن بازگردند.» (مرداک، ۱۳۸۷: ۱۸۹) او، برخلاف کانت، معتقد است هنر کارکردهای خارج از خود دارد و جدی‌تر از آن است که هیچ غرضی را دنبال نکند. «بی‌غرضی» کانت را نقد می‌کند و کارکردهای مهم بشری برای هنر تعریف می‌کند. او هنر را آموزنده‌ترین فعالیت بشر می‌داند و هنر را تنها به این دلیل که کارکردهای اخلاقی دارد می‌پذیرد و از آن سخن می‌گوید. (Murdoch, 1989: 87-88) گرچه تخیل کانتی تأثیر بسیاری بر دستگاه زیبایی‌شناسی مرداک دارد.

اما نظر کانت درباره نسبت هنر و اخلاق را نمی‌پذیرد. او معتقد است کانت همان‌گونه که میان دین و اخلاق فاصله انداخته است میان هنر و اخلاق نیز فاصله انداخته است و در فلسفه اخلاقش توجهی به جایگاه و کارکردهای هنر نکرده است:

من هنر و اخلاق را با لحاظ شرایط خاص هر یک، یکی می‌دانم. ذات هر دو یکسان است. عشق، جوهر هر دو است عشق فهم تک‌تک انسان‌هاست. عشق فهم بسیار مشکلی است که چیزی بدون یک فرد هم واقعیت دارد. عشق و در نتیجه هنر و اخلاق کشف واقعیت هستند. آنچه ما را درباره فهم سرنوشت ماورای حس حیرت‌زده می‌کند، بی‌صورتی طبیعت نیست (آن‌گونه که کانت تصور کرده است) بلکه جزئیات غیر قابل بیان آن است و جزئی‌ترین و شخصی‌ترین چیز در عالم ذهن

(2003: 26)

بشر را بر دوش هنر می‌گذارد و دستگاه فلسفه اخلاق‌اش را با ارتباط میان هنر و اخلاق کامل می‌کند. البته، مرداک معتقد است پیش از اثبات فلسفی این نکته به طور کلی در جامعه قابل شهود است و تقریباً همگان نقش معنوی موسیقی را تصدیق می‌کنند (Murdoch, 1999 p. 370) و تأثیر اخلاقی آثار کلاسیک مانند نمایشنامه‌های شکسپیر غیرقابل انکار است. در هر صورت، این نکته که «تجربه هنری به ما کمک می‌کند تا ما ظرفیت خود را افزایش دهیم و فراتر از پیش‌داوری‌های شخصی برویم و از خود شخصی‌مان بگذریم و با واقعیت روبه‌رو شویم» نه تنها قابل شهود در جامعه است بلکه قابلیت اثبات فلسفی نیز دارد. (Gomes, 2013: 334)

مرداک بر این است که عشق به زیبایی و عشق به تخیل باعث شده است که هنر تعلیمی‌ترین و آموزنده‌ترین فعالیت بشری شود که با خیر و فضیلت گره خورده و جایگاهی است که در آن ماهیت اخلاق را می‌توان دید. مرداک می‌گوید به همین دلیل من تئوری هنر برای هنر را باطل می‌دانم زیرا هنر برای زندگی است و برای اخلاقی زیستن. (Murdoch, 1999: 218) بر اساس مقدماتی که تا کنون ذکر شد به راحتی می‌توان سخن مرداک را پذیرفت که تنها راه رسیدن به خیر، هنر است. (Gordon, 1990: 126)

اشتراک ساختاری هنر و اخلاق

بنا بر اعتقاد مرداک فرآیند خلق اثر هنری با فرآیند اخلاقی زیستن مشترک است. خلق هنر و درک زیبایی‌شناسانه نیازمند امری است که با رفتار اخلاقی و اخلاقی زیستن اشتراک دارد. به همین دلیل، او لذت از هنر را نوعی تربیت‌یافتگی در عشق به فضیلت می‌داند. (Murdoch, 1999: 371) او معتقد است «خوبی و زیبایی نباید در تقابل با هم نهاده شوند؛ بلکه تا درجه زیادی بخشی از یک ساختار واحدند.» (مرداک، ۱۳۸۷: ۱۴۵) موضوع مشترک میان هنر و اخلاق، یعنی پیکار خیر و شر، باعث شده است فرآیند مشترکی نیز پیدا کنند. هم هنرمند و هم عالم اخلاقی فضیلت‌مدار، با رهایی از توهم به توانایی دیدن و عشق ورزیدن به حقیقت دست

البتّه، این نسبت در آثار کلاسیک فلسفه بیشتر بررسی شده است و در فلسفه مدرن خصوصاً بعد از تفکیک فلسفه‌های مضاف کمتر دیده شده است. به تعبیر مرداک فلسفه اخلاق همیشه با تبختر هنر را کنار گذاشته و آن را بیهوده و بی‌فایده می‌دانسته و فقط اخیراً با تواضع از ادبیات به‌عنوان واسطه کمک خواسته است. (ibid, 1977: 81) اصولاً فلسفه اخلاق جدید از نگاه مرداک سه مشکل اساسی دارد که این سه مشکل اجازه نمی‌دهد توجه فلسفه اخلاق به سمت هنر منعطف شود؛ نخست آنکه منحصر در آن دسته از افعال ارادی و اختیاری انسان هستند که جوارحی و بیرونی‌اند (یعنی با اندام‌های بدن انجام می‌گیرند) و عمومی (یعنی به ارتباطات و مناسبات آدمی با دیگران مربوط می‌شوند). دوم اینکه بر آزادی به معنای اعمال اراده گزینشگر بی‌مانع و رادع تأکید می‌ورزند، گو اینکه آدمی فقط یک «اراده متکبر عریان» است که البته باید «معطوف به عمل درست» باشد.

و سوم اینکه دگرگونی اخلاقی را صرفاً نوعی دگرگونی در ناحیه اراده می‌دانند که طبعاً می‌تواند متناظر با نوعی دگرگونی در ناحیه اعمال بیرونی و عمومی نیز باشد. (ملکیان، ۱۳۸۷: ۲۹) مرداک اما جایگاه هنر را از عالم عینی خارجی به عالم تخیل می‌برد و بحث‌های پیرامون اراده را رد می‌کند و این «اراده متکبر عریان» را چندان مؤثر در اخلاق نمی‌داند. در نتیجه، این هر سه ویژگی باعث می‌شود فلسفه اخلاق جدید نتواند پلی به سوی هنر بیابد. از طرف دیگر فلسفه هنر هم هیچ‌گاه آن قدر جدی گرفته نشده است که بتواند تقاطع خود با فلسفه‌های مضاف را تبیین کند و مسائل اصلی هنر در چند مسئله محدود و غامض گرفتار شده است و فرصتی برای این دست مسائل به دست نمی‌آید.

آیا هنر موجب تعلیم و تربیت اخلاقی می‌گردد؟

مرداک در پاسخ به این سؤال مقدماتی را ذکر می‌کند و در نهایت نجات جمعی و فردی بشر را بدون هنر دشوار می‌داند. او مسئولیت تعلیم و تربیت اخلاقی



که موجب اخلاقی رفتار کردن انسان می‌گردد و عامل اخلاقی هر قدر هنرمندتر و هنرشناس‌تر باشد اخلاقی‌تر زیست می‌کند. البته، این نظر چندان در تضاد با ادعای قبلی نیست و قابل جمع با ایده قبلی است. برای تبیین این ایده می‌توان گفت جمع ویژگی‌های مثبت عشق به زیبایی و عشق به تخیل که در هنر گرد آمده است می‌تواند موجب تعلیم و تربیت اخلاقی گردد.

عشق به زیبایی و میل به خلق کردن، رفتارهایی را در ما ترغیب می‌کند که منجر به دستیابی بیشتر به واقعیت می‌شود زیرا توهم ما و خودمداری ما را کم می‌کند. هر تخته‌ای معرفت ما به واقعیت را از طریق تجربه ضرورت افزایش می‌دهد. (ibid, 1977: 60)

با این پیش‌فرض که معرفت به واقعیت ما را اخلاقی‌تر می‌کند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که عشق به زیبایی و میل به خلق کردن (تخیل) ما را اخلاقی‌تر می‌سازد. هنر یک تصویر واضح از میل به خوبی در ما ایجاد می‌کند که ما در قالب زیبایی و در پاسخ به زیبایی جذب حقیقت می‌شویم و بر اوهام و خیال‌بافی و خودخواهی‌مان غلبه می‌کنیم و خود به خود اخلاقی‌تر می‌شویم. درک مناسب از زیبایی با تغییر چهره‌ای به درک از واقعیت تبدیل می‌شود. هنگامی که در مقابل اثر هنری ایستاده‌ایم واقعیت متعالی را درک می‌کنیم و نفس انسانی آهسته آهسته پژمرده می‌شود. (ibid, 1977: 45)

افلاطون در رساله مهمانی این مطلب را تأیید می‌کند و می‌گوید:

چون بدین‌سان با مظاهر گوناگون زیبایی آشنا شد، از آن پس پایبندی مظه‌ری واحد نخواهد بود و اسیر زیبایی نوجوانی یا روحی یا عملی نخواهد ماند، بلکه به میان دریای بی‌پایان زیبایی خواهد راند و با یک نظر همه پهنای آن را خواهد نگریست. (مهمانی: ۲۱۰)

فرایند تأثیرگذاری هنر در تعلیم و تربیت اخلاقی

در ادامه به طور شفاف مسیری را که هنر موجبات اخلاقی زیستن را فراهم می‌آورد توضیح می‌دهیم. تقریباً دو تقریر اصلی از اثبات مرداک می‌توان داشت که این دو تقریر نیز به نحوی ریشه واحد دارند و در اجمال و تفصیل تفاوت دارند. هر دو تقریر بر سه رکن التفات^{۱۱}

پیدا می‌کنند. هنر و اخلاق، هر دو، پس از پیکار خیر و شر به امید غلبه خیر و ظهور واقع‌گرایی هستند. مرداک در کتاب آتش و خورشید می‌گوید:

هنر خوب حتی اگر پیچیده باشد، به هم‌آمیختگی خلوص و واقع‌گرایی را شهادت می‌دهد و اگر ما در تعالیم اخلاقی که این کار را انجام می‌دهند تامل کنیم (اناجیل^{۱۲}، قدیس اگوستین^{۱۳}، مادر جولیان نوریچ^{۱۴} و بخشی از آثار افلاطون) می‌پذیریم که آثاری کاملاً هنری هستند. (Murdoch, 1977: 83)

مرداک به دلیل این‌که این آثار اخلاقی فرایندی مشابه با فرآیند آثار هنری دارند این آثار اخلاقی بزرگ را آثاری کاملاً هنری می‌داند. هر هنری را یک شیوه و مرام اخلاقی می‌داند که به دنبال مبارزه با توهمات و لذت‌طلبی است؛ یعنی اثر هنری هر قدر در جنگ با توهمات موفق‌تر باشد و اخلاقی‌تر باشد از ارزش هنری بیشتری برخوردار است و رمان را به همین دلیل که بیشتر به دنبال اخلاقی ساختن است، موفق‌تر از بقیه می‌داند. (ibid, 1999: 255) و از طرف دیگر هر اثری را که اخلاقی باشد، مانند کتاب‌هایی که نام برد، هنری می‌داند.

مرداک این رابطه را چنان وثیق می‌داند که معتقد است زیبایی و هنر را به تنهایی نمی‌توان بررسی کرد و دیدگاه زیبایی‌شناسانه صرف بی‌معناست و هر فیلسوف و منتقدی باید در کنار بررسی زیبایی به رابطه دو طرفه هنر با خیر، توجه داشته باشد. (ibid, 1977: 72)

البته برخی از شارحان مرداک مانند گومز معتقدند مرداک مفاهیم و پروسه زیبایی‌شناسانه را با مفاهیم و پروسه اخلاقی مقایسه نمی‌کند و تنها داوری زیبایی‌شناسانه را با داوری اخلاقی مقایسه می‌کند (Gomes, 2013: 333) که ظاهراً نباید چندان صحیح باشد و خلاف صریح سخنان مرداک در رساله امر والا و امر خیر است. (Murdoch, 1999: 205-220)

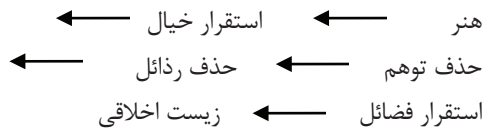
تأثیر یک سوپه هنر بر تعلیم و تربیت اخلاقی

سخنان گومز را نمی‌توان پذیرفت، اما از برخی عبارات مرداک چنین برمی‌آید که مرداک فرآیند این دو امر را مشترک نمی‌داند، بلکه معتقد است این هنر است

میان نبود مبانی نظری‌اش با مشکل روبه‌رو نشود و به تعبیر خودش فلسفه‌ی اخلاقش مرعوب و سردرگم نگردد. (مرداک، ۱۳۸۷: ۱۹۲)

تقریر نخست

پس از اشاره به این پیش‌فرض‌ها می‌توانیم به دو تقریر از سازوکار تأثیرگذاری هنر بر تعلیم و تربیت اخلاقی اشاره کنیم؛ در تقریر نخست مرداک مسیر را این‌گونه طراحی می‌کند: هنر به واسطه استفاده از خیال توان دیدن حقیقت و توجه به واقعیت را پیدا می‌کند^{۱۲} و با آمدن خیال، توهم که به دلیل آمیخته بودن با امور غیرواقعی، مادر همه رذائل است، از میان برداشته می‌شود و در نتیجه با از میان برداشتن رذائل، فضائل جایگزین آن می‌شود و در نتیجه انسان به زیست اخلاقی دست پیدا می‌کند.



با این تقریر پیش‌فرض نخستی که در این بخش ذکر شد، یعنی ارتباط مستقیم کشف واقعیت با خیر، چندان نقش کلیدی ندارد و حتی اگر این پیش‌فرض هم وجود نداشته باشد باز هم خدشه‌ای به این مسیر وارد نمی‌شود. در این تصویر، زندگی به نحوی ترسیم شده است که چون نفس خودمدار است و تنها به خود عشق می‌ورزد. علاقه دارد همه جهان را مطابق میل خودش تصویر کند و چون این تصویر وهمناک است انسان در سراشیبی سقوط اخلاقی قرار می‌گیرد. اما، هنگامی که با هنر ارتباط برقرار می‌کند، خیال، یعنی قوه کشف واقعیت، انسان را به تصویری مطابق با واقع راهنمایی می‌کند و تصویر وهمی و غیر واقعی را از ذهن خالق اثر یا مخاطب اثر حذف می‌کند و در نتیجه پس از حذف تصویر غیرواقعی وهم از میان برداشته می‌شود، پس از آن صفات رذیله‌ای که عمدتاً حاصل خودبینی ناشی از توهم هستند، و پیش از این مرداک اثبات کرد که حاصل وهم هستند، از میان برداشته می‌شوند و فضائل اخلاقی

درک واقعیت، و دستیابی به واقعیت استوار است. مروری سریع و گذرا بر پیش‌فرض‌های مرداک می‌کنیم: او در این بحث مفروض می‌گیرد که «رؤیت واقعیت موجب کردار درست می‌شود.» (مرداک، ۱۳۸۷: ۱۷۹) و «مرجعیت اخلاق مرجعیت حقیقت است، یعنی مرجعیت واقعیت.» (مرداک، ۱۳۸۷: ۲۱۲) مرداک در تمام بحث‌های خود هنر را برابر با رؤیت واقعیت می‌داند و با توجه به پیش‌فرضش نتیجه می‌گیرد که هنر موجب کردار درست و اخلاقی زیستن است. گرچه چون مرداک این امر را به‌عنوان امر مفروض دانسته، مناقشه در آن چندان صحیح نیست، اما مرداک همین صحت پیش‌فرض را به شهود واگذار می‌کند و آن را با توسل به تجربه قابل تأیید می‌داند. این ایده در آثار افلاطون نیز دیده می‌شود؛ پیوند میان خیر و واقعیت در مرکز اندیشه افلاطون است و یکی از پُرثمرترین بحث‌های فلسفی اوست. (Murdoch, 1977: 45) در تمثیل غار نیز بیرون آمدن و مواجهه با واقعیت یکی از مراحل پیشرفت است. این امر در فلسفه دین نیز دیده می‌شود، و در بحث از عصمت، بسیاری از فلاسفه و متکلمین، نفس علم و شناخت واقعیت را برابر با جلوگیری از لغزش می‌دانند و معتقدند معصوم تنها به دلیل شناخت عالم و عوارض پلیدی‌هاست که دست به پلیدی نمی‌زند و دارای عصمت می‌گردد و شناخت واقعیت را با اخلاقی زیستن مساوی می‌دانند. البته، مرداک در ضمن سخنانش برای همین پیش‌فرض هم استدلالاتی می‌آورد و ضمن بحث از توهم، جلوگیری از خودخواهی و دیدن واقعیت را زمینه عشق ورزیدن به آن‌ها و در نتیجه فرا روی از خود و دستیابی به فضیلت می‌داند. در هر صورت این امر را به‌عنوان یک پیش‌فرض می‌پذیریم.

نکته دیگری که تا بدینجا به آن اشاره نشده است سکوت این نظریه در برابر خدا و دین و نسبت آن با هنر و اخلاق است. مرداک به تفکیک کانتی میان اخلاق و دین اعتراض می‌کند و شخصاً انسان متدینی است؛ اما در اینجا به دنبال اخلاقی خالی از خدا است. او در سیطره خیر پیش‌فرضی دارد: «خدایی وجود ندارد.» او بنا بر این اعتقاد که نفوذ دین به سرعت رو به نقصان است، به دنبال دستگامی اخلاقی است که اگر روزی دین در

است و ما هم در فصل چهارم کاملاً تبیین کردیم و رابطه کشف واقعیت و دستیابی به فضیلت پیش فرضی است که مرداک مفروض دانسته است و ما در ابتدای بحث بدان اشاره کردیم. با اینکه تصریح می‌کند این نکته به عنوان پیش فرض من است، شهود سنت تحلیلی و تجربه را به عنوان مؤید خود می‌آورد. همان طور که پیش تر اشاره کردم هر دو تقریر سازوکار واحدی دارند و تنها دو تقریر متفاوت از یک مکانیسم واحد هستند.

از تقریر دوم بیشتر اشتراک فرایند زیبایی‌شناسی و فرایند اخلاقی فهم می‌شود. در این تقریر اختلاف زیبایی‌شناسی و اخلاقی در نوع نیست و در شدت و ضعف است و ارزش‌های زیبایی‌شناسانه و اخلاقی در یک طیف واحد جای دارند؛ یعنی هر دو، هم علم اخلاق و هم زیبایی‌شناسی، به دنبال کشف واقعیت هستند و در نتیجه پس از آن که واقعیت بر ملا شد زیست اخلاقی به‌طور ناخودآگاه و غیرارادی ایجاد می‌شود و مؤید آن این جمله مرداک است که می‌گوید «هنر و اخلاق دو سوبه یک تلاش واحدند.» (Murdoch, 1989: 41)

یا این جمله که «ماهیت هر دو (هنر و اخلاق) یکی است. واقعیت هر دو کشف حقیقت است.» (ibid, 1999: 215)

اما، تقریر اول معتقد است که هنر تنها مسیر یا مهم‌ترین مسیر اخلاقی شدن است و زیست اخلاقی حاصل هنر است و به نحوی انحصار را می‌رساند. در واقع، هنر را بدیل علم اخلاق نمی‌داند بلکه آن را فراتر از اخلاق و فلسفه می‌داند و اهمیت بیشتری به هنر می‌دهد و اخلاق را حاصل هنر می‌داند. «هم برای نجات جمعی و هم برای نجات فردی نوع بشر، بدون تردید هنر از فلسفه مهم‌تر و ادبیات از همه مهم‌تر است.» (مرداک، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

البته، در نهایت مرداک می‌پذیرد که عقاید، نگرانی‌ها، و ارزش‌هایی که مفاهیم زیبایی‌شناسانه می‌رسانند با عقاید، نگرانی‌ها و ارزش‌هایی که مفاهیم اخلاقی دارند، متداخل هستند. در نتیجه، قالب مفاهیم زیبایی‌شناسانه در چارچوب مفاهیم نظام اخلاقی درک می‌شوند و از همین رو است که با درک چارچوب ارزیابی زیبایی‌شناسی هنرمند یا مخاطب اثر هنری به چارچوب

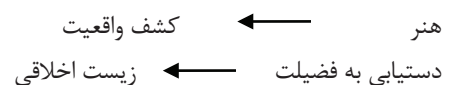
جایگزین آن‌ها می‌شوند. معنویت و اخلاق جایگزین ردائل می‌شوند و زیست اخلاقی برای انسان امکان‌پذیر می‌شود. بر اساس همین الگو مرداک هنر را تعلیمی‌ترین فعالیت بشر می‌داند که با انضباطی که برای نفس به ارمان می‌آورد مسیر اخلاقی زیستن را برای انسان هموار می‌کند. از نگاه مرداک هنر تمرین معنوی برای نفس و راهی به سوی خیر و فضیلت است.

به طور خلاصه، در تقریر اول، هنر در افزایش تخیل تأثیر دارد و رشد تخیل باعث اخلاقی شدن انسان می‌گردد. در نتیجه، هنر باعث اخلاقی شدن انسان می‌گردد. به عبارت دیگر، مرداک بر پایه تخیل، هنر را مؤثر در اخلاقی زیستن می‌داند. او معتقد است چون هنر بر پایه تخیل شکل گرفته است می‌تواند فضائل را جایگزین ردائل کند و اگر تخیل جایگزین توهم شود، با توجه به ترک انانیت، همه ساختار ذهنی انسان تغییر پیدا می‌کند.

در این تقریر، پایه اصلی ارتباط خیال با فضیلت و ارتباط وهم با رذیله است. اما در تقریر دوم، نقطه ثقل کاشفیت از واقع توسط هنر است. تقریر دوم تفاوت ماهوی با تقریر اول ندارد و بیشتر در اجمال و تفصیل اختلافاتی دارند. تقریر اول جمع‌بندی سخنان مرداک است و مرداک به طور مستقیم و در یک فقره منسجم به آن اشاره نکرده است. گرچه مفاهیمی مانند اینکه توهم دشمن استکمال اخلاقی است و هنر می‌تواند این توهم را از میان بردارد، به همین تقریر اشاره دارند. اما تقریر دوم بارها توسط مرداک در کتاب‌ها و مقالات مختلفش تکرار شده است.

تقریر دوم

در این تقریر، هنر به دلیل آمیختگی با خیال، واقعیت را منکشف می‌کند و نفس انکشاف واقع فضیلت و زیست اخلاقی را به دنبال دارد.



رابطه خیال با هنر را مرداک به تفصیل بیان کرده

ارزیابی اخلاقی او نیز دست پیدا کنیم.

جمع بندی و نتیجه گیری

مرداک هنر را برای غرض خارجی تعلیم و تربیت اخلاقی دنبال می‌کند. او اگرچه هنر را بذاته ارزشمند می‌داند کارکرد اجتماعی آن را مهم‌تر از بقیه جهات هنر می‌داند و هنر را تعلیمی‌ترین و آموزنده‌ترین فعالیت بشری می‌داند که با خیر و فضیلت گره خورده است. بنا بر اعتقاد او فرایند خلق اثر هنری با فرایند اخلاقی زیستن مشترک است.

بر اساس اصول مرداک، دو تقریر از ساخت کار تأثیر گذاری هنر بر تعلیم و تربیت اخلاقی در آثار او می‌توان یافت؛ در تقریر نخست هنر به واسطه استفاده از خیال توان دیدن حقیقت و توجه به واقعیت را پیدا می‌کند و با آمدن خیال توهم که به دلیل آمیخته بودن با امور غیرواقعی مادر همه رذائل است، از میان برداشته می‌شود و در نتیجه با از میان برداشتن رذائل فضائل جایگزین آن می‌شود و در نتیجه انسان به زیست اخلاقی دست پیدا می‌کند. در تقریر دوم، هنر به دلیل آمیختگی با خیال، واقعیت را منکشف می‌کند و نفس انکشاف واقع، فضیلت و زیست اخلاقی را به دنبال دارد.

البته، بخشی از استدلال‌های مرداک چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد. به طور مثال، مرداک در عبارات غلوآمیزی قدرت اعجاز‌آمیز هنر را یادآوری می‌کند و بازگشت به هنر را تنها راه نجات بشریت می‌داند؛ اما به یکباره این قدرت را منحصر به هنر خوب می‌کند و در پاسخ به سؤال برایان مگی که چرا این همه هنر نتوانسته‌اند انسان‌ها را اخلاقی کنند؛ اکثر آثار هنری را هنر بد می‌داند و نه تنها آن‌ها را مفید نمی‌داند بلکه آن را مضر می‌داند. (مگی، ۱۳۸۷: ۴۷۲) آیا این تخصیص اکثر نیست و باعث نمی‌شود با نظریه بی‌فایده و بی‌کاربرد مواجه شویم؟ یا این‌که این نظریه در عالم خارج با اشکالات جدی روبروست به طور مثال آنچه در دنیای خارج می‌بینیم چیزی کاملاً خلاف سخنان مرداک است؛ ما هنرمندان بسیاری را می‌شناسیم که اخلاقی نیستند؛

این هنرمندان نه تنها نمی‌توانند در استكمال اخلاقی به ما کمک کنند بلکه قطعاً توجه به آن‌ها و ترویج هنرشان باعث بروز مشکلات فراوان اخلاقی در جامعه خواهد شد. (Gomes, 2013: 333) با توجه به این نکته ظاهراً این نظریه صحیح نیست و نمی‌تواند کمکی به اخلاقی زیستن و استكمال اخلاقی انسان کند.

در صورتی‌که مرداک بگوید من قبلاً تذکر داده‌ام که اکثر هنرها، هنر بد است، بنابراین همان طور که اشاره کردیم این نظریه هیچ کاربردی ندارد. مرداک معتقد است اکثر هنرها، هنر بد است و فقط چند اثر کلاسیک، مانند نمایش‌نامه‌های شکسپیر، را نمونه هنر خوب می‌داند؛ طبیعی است که نمی‌توانیم توقع داشته باشیم این چند اثر تمام انسان‌ها در تمام زمان‌ها را اخلاقی کند و این منطقی نیست که تمام هنرهای دیگر باعث انحطاط اخلاقی بدانیم و مردم را از مواجهه با آن‌ها بازداریم.

در پایان باید گفت مرداک تلاش نکرده است جهان ممکن را تصویر کند و صحت این نظریه خود را در جهان ممکن به اثبات رساند؛ بلکه بسیاری از سخنان او ناظر به همین دنیای مادی و ملموس اطراف ماست. با این حساب آیا با توجه به شهود شخصی خودمان و با تجربه‌ای که از اطراف خودمان داریم هنر تا این حد قدرتمند است؟ و تا این اندازه کارایی در اخلاقی ساختن انسان دارد؟ مرداک خودش نیز گاه‌گاهی به این موضوع با تردید می‌نگرد.

به دلیل آشفتگی و تضادهای درونی زندگی انسانی و عدم جدیت صورت‌های زیبایی‌شناسانه، هنر در بهترین حالت تنها می‌تواند برخی از امور را نشان دهد و طبیعتاً هر کاری برخی از ناخالصی‌ها و امور تصادفی را در خود دارد. اموری که ما تلاش می‌کنیم نادیده‌شان بگیریم. (Murdoch, 1977: 85)

پی‌نوشت

صحیحی از اطراف خودمان نداریم و البته تصحیح این تصاویر به طور دستوری امکان‌پذیر نیست؛ و تنها از طریق التفات است که ما به تصویر صحیح دست می‌یابیم. التفات به اشیاء، انسان‌ها، طبیعت و ... باعث می‌شود صورتی واقعی از آن‌ها در درون ما شکل بگیرد.

عقل به کمک التفات می‌تواند این تصاویر صحیح را فهم کند و در نتیجه توانایی انتخاب اخلاقی خوب را پیدا کند. التفات را می‌توان تلاش برای فهم واقعیت دانست. تلاشی که برای هر انسانی یک وظیفه بی‌پایان است. (O'Connor, ۱۹۹۶: ۷۶)

۱۳. در ادبیات مرداک، خیال یا تخیل (Imagination) در مقابل توهم (Fantasy) به کار می‌رود؛ آثار سازنده مربوط به تخیل و آثار ویران‌گر مربوط به توهم است. قوه واهمه یا توهم همان استفاده نابجای از قوه خیال است. خیال یا تخیل اما مسیر کسب فضائل است. مرداک معتقد است قوه خیال همان تأمل ارادی و ساختارمند استدلال فعالی است که جزئیات را بازسازی می‌کند و اگر همراه التفات باشد به عقایدمان اعتلا می‌دهد و ارزش‌ها را وارد دنیای ما می‌سازد؛ ما از طریق تخیل و التفات، به‌طور جزئی واقعیاتی را در ذهن‌مان بازسازی می‌کنیم که باورها و ارزش‌های ما در آن جای دارند. البته واقعیت با توجه به تنوع شخصیت و موقعیت انسانی، موضوع واحدی را برای تمام انسان‌ها تصویر می‌کند، البته به یک معنای بسیار دور و آرمانی. (Murdoch, ۱۹۸۹: ۳۸)

1. Iris Murdoch

۲. این کتاب در سال ۱۳۸۷ توسط شیرین طالقانی از انگلیسی به فارسی برگردان شده و توسط انتشارات شور به چاپ رسیده است.

3. MacIntyre

4. Nussbaum

5. Zagzebski

6. Hetronomy

7. Autonomy

8. Sub specie aeternitatis

9. Gospels

10. St. Augustin

11. Julian of Norwich

۱۲. التفات یا توجه (Attention) یکی از مفاهیم اصلی فلسفه اخلاق مرداک است. طرح کلی فلسفه اخلاق مرداک بدون درک «التفات» قابل درک نیست. التفات نیرویی است که با توهم مقابله می‌کند و دائماً به انسان کمک می‌کند تا بتواند اشیاء، انسان‌ها، شرایط و طبیعت را همانگونه که در واقعیت وجود دارد ببیند و تصویری را که در دنیای وهمی و محصور خودمان از آن‌ها وجود دارد کنار بگذاریم. تصاویر به دلیل نیازهای روانی خود ما و شاید عادت‌ها و رسم و رسومات ما معوّج می‌شوند و ما در زندگی روزمره‌مان تصویر

Murdoch Iris. (1999), *Existential lists and Mystics, Writings on Philosophy and Literature* ed. Conradi Peter. - New York : Penguin Books, 1999.

Murdoch Iris. (2003), *Metaphysics as a Guide to Marals*, london : vintage.

_____ (2003), *The Darkness of Practical Reason, Encounte*, pp. 49-46.

_____ (1977), *The Fire and the Sun*, Oxford: Oxford University Press.

_____ (1996), *The Sovereignty of Good*, New York: Routledge.

O'Connor Patrica. (1996), *To Love The Good The Moral Philosophy of Iris Murdoch*, New York: Petrrlang.

کتابنامه

افلاطون (۱۳۸۰)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسین لطفی و رضا کاویانی، ج ۱، تهران: خوارزمی.

مرداک آیریس. (۱۳۸۷)، سیطره خیر، با مقدمه ملکیان

مصطفی، ترجمه شیرین طالقانی، تهران: شور.

مگی براین. (۱۳۸۷)، مردان اندیشه، پدید آورندگان فلسفه

معاصر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.

Gomes Anil. (2013), Iris Murdoch on Art, Ethics, and Attention “[Journal]” *British Journal of Aesthetics*. - Oxford: Oxford University Press on behalf of the British Society of Aesthetics, (1995), - Vol. 53, - pp. 337-321. - 3.

Gordon David. (1990), Iris Murdoch's Comedies of Unselfing. TCL Prize in Literary Criticism // *Twentieth Century Literature*. - New York : Hofstra University, Summer 1990. - Vol. 36. - pp. 115-136. - 2.